

فرنان برودل

چهره‌های
تبدیل

ترجمه کاظم فیروزه‌مد





انتشارات نسل آفتاب

دفتر انتشارات: خیابان انقلاب، خ فخر رازی، کوچه فاتحی داریان، پلاک

۱۴، طبقه دوم، واحد ۳

تلفن: ۷-۶۶۹۷۷۹۶۴ ، همراه: ۰۹۱۳۱۷۲۵۸۰۰

★ www.sababook.com

■ چهره‌های ممد

- ◆ برگردان از: کاظم فیروزمند ◆ ناشر: نسل آفتاب
- ◆ سردبیر: حمیدرضا ممدوح ◆ چاپ اول: ۱۳۹۶
- ◆ چاپ و صحافی: زیتون ◆ تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه
- ◆ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۴۷-۹۹-۴ ◆ قیمت: ۴۸۵۰۰ تومان
- ◆ طراحی و صفحه‌آرایی: آتلیه گرافیک نسل آفتاب (بی‌اکبر حکم‌آبادی)
- ◆ کلیه حقوق مادی و معنوی برای حمیدرضا ممدوح محفوظ می‌باشد.

سرشناسه	برودل، فرنان، ۱۹۰۲ - ۱۹۸۵ م. Roudel, Fernand
عنوان و نام پدیدآور	چهره‌های تمدن / فرنان برودل: ترجمه کاظم فیروزمند
مشخصات نشر	تهران: نسل آفتاب، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۷۳۵ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	978-600-5847-99-4
وضعیت فهرست نویسی	فیبیا
یادداشت	عنوان اصلی: A history of civilizations. ۱۹۹۴.
یادداشت	کتابنامه.
شناسه افزوده	فیروزمند، کاظم، ۱۳۲۷ - مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۹۵ ج ۹/ب/ CBYA
رده بندی دیویی	۹۰۹
شماره کتابشناسی ملی	۴۴۸۵۴۹۷

فهرست مطالب

۹	مقدمه‌ی سرجی نگلیسی
۳۳	به عنوان پیشگفتار
۳۹	مقدمه
۳۹	تاریخ و عصر حاضر
۴۳	تاریخ، خانه‌ای با عمارت‌های بس
۴۵	بخش یک: تاریخ تمدنها
۴۶	۱- واژگان متغیر
۵۳	۲- مطالعه‌ی تمدن همه‌ی علوم اجتماعی را دربر می‌گیرد
۵۳	تمدن به عنوان نواحی جغرافیایی
۶۰	تمدن‌ها به صورت جوامع
۶۳	جوامع به صورت واحدهای اقتصادی
۶۷	تمدن‌ها به معنی طرز فکرها
۷۰	۳- تداوم تمدن‌ها
۷۱	دوره‌های هر تمدن
۷۴	ساختارهای اساسی

- تاریخ و تمدن ۸۱
- ۴- تاریخ ۸۴
- تاریخ خاور نزدیک ۸۷
- عربستان: مسئله‌ی یک فرهنگ با شهریت اندک ۹۵
- ۵- - جغرافیا ۱۰۰
- سیرزمین: راه و دریاهاى اسلام ۱۰۱
- قاره‌هاى میانى: راه‌هاى تجارى و شهرها ۱۱۰
- ۶- عصر طلای اسلام: قرون هشتم تا دوازدهم ۱۲۴
- علم و فلسفه ۱۳۲
- رکود یا انحطاط: قرون سیزدهم تا هجدهم ۱۳۸
- ۴- آیا مغولان زوال اسلام را شتاب بخشیدند؟ ۱۴۰
- ۷- تجدید حیات امروزی اسلام ۱۴۶
- پایان استعمار و پیدایش جنبش‌هاى علم ۱۴۷
- کشورهای مسلمان در جهان امروز ۱۵۸
- تمدن اسلامى در قرن بیستم ۱۷۰
- بخش دوم: آفریقا ۱۷۵
- ۸- گذشته ۱۷۶
- جغرافیا ۱۷۷
- گذشته‌ی تاریک ۱۸۶
- ۹- آفریقای سیاه: امروز و فردا ۱۹۹
- بیدارى آفریقا ۱۹۹
- مسائل اقتصادى و اجتماعى مخاطره‌آمیز ۲۰۹
- هنر و ادبیات ۲۱۴

- بخش سوم: خاور دور ۲۱۹
- ۱- درآمدی بر خاور دور ۲۲۰
- آنچه جغرافیا نشان می‌دهد ۲۲۰
- ریشه‌های دوردست: دلایل عدم تحرک فرهنگی ۲۳۸
- ۱۱- چین قدیم ۲۴۱
- دین ۲۴۱
- سیاست ۲۵۹
- ۱۰- راه و رود در چین باستان ۲۶۸
- ۱۲- چین دیروز و امروز ۲۷۶
- چین نوین ۲۸۳
- تمدن چین در دنیای مدرن ۲۹۳
- ۱۳- هند دیروز و امروز ۲۹۷
- هند باستان (پیش از راج بریتانیا) ۲۹۸
- مرحله‌ی اول، پیش از ۱۰۰۰ پ.م: مجو ۳۰۱
- مرحله‌ی دوم، از ۱۰۰۰ تا ۶۰۰ پ.م: فتح و یکپارگی ۳۰۳
- (لونی دومون) ۳۰۵
- مرحله‌ی سوم: توفیق اولیه‌ی جانیسم و بودیسم ۳۰۶
- ۱۱- چین و هند پس از بودا (۵۰۰ پ.م تا ۵۰۰ م.) ۳۱۱
- ۱۲- هند در قرن چهاردهم ۳۱۳
- هند بریتانیا (۱۷۵۷-۱۹۴۷): اقتصادی کهن ۳۲۲
- درگیر با غرب مدرن ۳۲۲
- ۱۴- خاور دور دریایی ۳۴۷
- هندوچین ۳۴۹

- ۳۵۴..... اندونزی
- ۳۶۵..... فیلیپین
- ۳۶۷..... کره
- ۳۷۳..... ۱۵- ژاپن
- ۳۷۴..... ژاپن پیش از نفوذ چین
- ۳۷۸..... ژاپن از تمدن چینی می‌آموزد
- ۳۹۱..... ژاپن مدرن
- ۴۰۵..... بخش چهارم: تهنه‌ای اروپایی
- ۴۰۶..... بخش نخست: اروپا
- ۴۰۷..... ۱۶- جغرافیا و آزادی
- ۴۰۸..... اروپا شکل می‌گیرد: فروزن حجم باستان‌هم
- ۴۱۳..... اما این تمدن رنگارنگ را چگونه باید تعریف کرد؟
- ۴۱۶..... آزادی و حقوق: قرن یازدهم تا هجدهم
- ۴۳۸..... ۱۷- مسیحیت، اومانیزم و تفکر علمی
- ۴۳۹..... مسیحیت
- ۴۴۶..... اومانیزم و اومانیزتها
- ۴۶۹..... جنبش‌های انقلابی و انقلاب
- ۴۷۶..... پیام انقلاب فرانسه
- ۴۸۰..... تفکر علمی پیش از قرن نوزدهم
- ۴۸۹..... ۱۸- صنعتی شدن اروپا
- ۴۹۰..... سرآغاز نخستین انقلاب صنعتی

مقدمه‌ی مترجم انگلیسی

کسی که با آثار فرنان برودل فقید تازه آشنا می‌شود ممکن است نه به یک بلکه سه قدم نیاز داشته باشد. یکی در مورد شخص او، دیگری در مورد گروه مورخان فرانسوی موسوم به آنال^۱ که او نماینده‌اش بود و در هدایتش کمک می‌کرد، و سوم رباب این کتاب حاضر.

۱

ژرژ دوبی عضو کالژ دو فرانس در ۱۹۶۰ که فرنان برودل شصت و پنج ساله بود، نوشت «برای ما شهریار است». او تل‌آویب قهرمان‌های قصه‌ها در دهکده ای - لوم ویل در شهرستان موز در شمال غربی - لورن - زاده شده بود.

اینجا همان خانه‌های بزرگ چسبیده به هم (شاه انبار و اصطبل و همین‌طور اتاق‌های نشیمن) بود که پشت‌شان به باغچه‌ها، درختان، درهای بزرگ انبار در جلو مستقیماً به خیابان بازمی‌شد، به ---، که در عرش پر بود از گاری و چنگک و خیش و تل پهن و تیاله. پشت‌بام‌ها از سفال‌های قوس‌داری بود که به سفال «رومی» شهرت داشت، با آن‌که امروز به نظر نمی‌رسد این رسم لورن ربطی به رُم داشته باشد...

اقرار می‌کنم در ضمن سفرهایم، که توهم‌هایی ایجاد می‌کرد، اروپایی را مجسم می‌کردم که از کرانه‌های سوم، موس یا راین شروع می‌شد و می‌رفت تا سبیری و می‌رسید به آسیا. این فکرها به سرم می‌زد زیرا از راین تا لهستان همان معماری روستایی را می‌دیدم که در نواحی لورن در کودکی‌ام دیده بودم. همان دهکده‌های کنج هم، همان کشت و زراعت باز، همان مزرعه‌ها، همان گردش سه ساله، همان منظره‌ها...

بدین ترتیب اگر دل آن را داشتی که برگردی به آن آلاچیق‌های فرانسوی مثلاً سال ۱۹۰۱، دلایل بسیاری برای شکایت وجود داشت. کار کشت بسیار سخت بود. پاییز هم نداشت، با آن‌که آزادی فریبده ای هم بود. بله، می‌شد انتخاب کرد. اما وسط از بین کارهایی کمرشکن. با وجود این، مردم به همدیگر شکایت نمی‌کردند. چه! نبود آب جاری (آب را یا باید از چاه می‌آوردی یا از تلمبه‌ی دهکده)، از روشنایی اندک در شب‌ها (برق نبود)، لباس‌های یکنواختی که فقط به مناسبتی عوض می‌شد، و چه از نبود وسایل آسایش و سرگرمی که در شهرها پیدا می‌شد به اداف باغچه‌ها و جالیز و مزرعه، که امروز سبب‌زمینی هم جزو محصولات است، به لطف میوه و سبزی انبار شده، گوشت قصابی در یکشنبه‌ها و خوک خشک، که معمولاً در خانه می‌کشتند و می‌خوردند، هر کسی داشت که بخورد اما آیا خاطرات کودکی من می‌تواند منبع موثق باشد؟

لورن، چون آلتاس، در طول تاریخ هدف حمله و تسخیر بوده است. شاید به خاطر موقعیت مرزی‌اش همواره خاستگاه میهن‌پرستان فرانسه بود. ژاندارک از دوم می‌آلا-پرسل و موريس بارِس از شارم-سور-موسل برخاستند؛ وردون میدان نبرد اصلی‌اش بود؛ صلیب دو چوبه‌ی لورن نماد ژنرال شارل دوگل بود. فرنان برودل می‌نویسد: «فرانسه را دوست می‌دارم با

همان اشتیاق بی تاب و پیچیده ای که ژول میشله داشت؛ بدون فرق گذاشتن بین خوب و بدش، بین آنچه خوش دارم و آنچه نمی توانم برتابم. اما فرانسه تنها عشقش نبود. در جای دیگری می نویسد «مدیترانه را به شدت دوست داشتم، بدون شک از آن رو که همانند اکثر کسانی که رد پای شان را دنبال کرده ام من هم شمالی ام. با اشتیاق سال های زیادی را صرف پژوهش رباتش کرده ام - بسی بیش از جوانیم را».

او که فناند یک معلم بود، به عنوان دانشجو به لیسه ولتر در پاریس، نزدیک اورستا پرلاشتر و سپس به سوربن رفت و در رشته ی تاریخ در ۱۹۲۳ لیسانس گرفت. نخستین شغل آموزگاری اش او را به جنوب، در کرانه های مدیترانه کنستانتین در الجزایر کشاند. برای مرد جوانی چنین تجربه ای ارزنده بود.

چندان بختیار بوده ام در سرانجام درم جانب مدارا را رعایت کنم. این طوری راحت ترم. اما نمی توانم از این بابت برای شخص خودم ادعایی بکنم. فقط مثلاً مسئله ی یهودیان را در الجزایر در ۱۹۲۱ که بیست سالم بود واقعاً کشف کردم. ده سال دیگر را، باز در الجزایر، در کشوری می زیستم و آنجا یاد گرفتم که اعراب و بربرها را درک کنم و محترم بشمارم.

آیا در همانجا بود که هم چنین شروع به مرور ارزش های محلی کرد؟ بعدها درباره ی بایگانی های موجود در ساختمان فرماندار کل سابق در الجزیره - «مجموعه ای نسبتاً قدیمی از اسناد اسپانیایی» - می ترانست بگوید که «کل مجموعه را خوانده ام».

برودل در ۱۹۳۲ به پاریس بازگشت تا در لیسه کاندورسه در رودوهاور نزدیک بلوار هوسمان، و سپس در لیسه هانری چهارم در کارتیه لاتن پشت پانتئون تدریس کند. اما پس از سه سال دوباره راه افتاد - و این بار به آن

سر دنیا.

در ۱۹۳۴ در برزیل دانشگاه جدیدی، دانشگاه دولتی سائوپولو، تأسیس شد که دانشکده‌ی مهم حقوق و دیگر نهادهای موجود را دربر می‌گرفت. و در ۱۹۳۵ فرنان برودل برای کاری سه ساله در دانشکده‌ی هنرها به این طرح جد - پیوست.

این تجربه‌ی اثرگذار بود. برودل می‌نویسد: «هنگام زندگی در برزیل سیاهار را در رصعی دیدم که مرا به یاد بر باد رفته می‌انداخت.»
پیش از ۱۳۹۰ که آمریکای لاتین نیم مستعمره بود، فقط محدود بازیگرانی گویی صحنه‌ی کوچک نیات سیاسی و فرهنگ را اشغال کرده بودند و درعین حال بر دنیای آرام کسب و کار نیز تسلط داشتند. آنان موقر و دوست‌داشتنی و فرهیخته. صاحب صد ها هزار جریب زمین و همین‌طور غنی‌ترین کتابخانه‌ها بودند. بعضی اصلاً عین شهریاران رنسانس بودند، درست از گونه‌ای که روزنامه‌نگاران، جا بگر دی یا روشنفکری اروپایی را مجذوب کند. اما در دمدمه‌ی جنگ جهانی دوم و کم شد که دچار زمان پریشی اجتماعی‌اند. مسئولیت‌های عظیمی برعهده داشتند - یکی مدیریت کل سرمایه‌ی انگلستان را در برزیل عهده‌دار بود، دیگری دینار پائینده‌ی چیززی مثل انجمن شیمی دیر بون بود، دیگری مالیه‌ی عمومی را مدیریت می‌کرد، فرماندار بود یا می‌کوشید رئیس‌جمهور شود، و درعین حال کسی هم ژنرال بود و از سربازی عادی به آن مقام رسیده بود. اما همه گویی از خلوتگاه ذهن و فکر خود و از گوشه‌ی کتابخانه‌شان دارند دستور می‌دهند و اداره‌ی امور می‌کنند، گویی در دنیایی غیر واقعی بودند. به فضیلت فرهنگ، تمدن، و خرد معتقد بودند. گویی به دنیای لیبرال و اشرافی اروپای قرن نوزدهم و فضای استبداد خیرخواهانه، یا شاید پدرسالاری روشنگرانه تعلق داشتند.

و درعین حال، بیرون از محفل منزله و کاملاً بسته‌شان، آدم‌های جدید وجود داشتند، صنعتگران و مهاجرانی که ثروت و موفقیت یافته بودند. بر آن بودند که توفیق اقتصادی خیره‌کننده‌ای کسب کنند، و فقط بچه‌های آنها ظرافت و آراستگی‌بی داشتند.

فرنان برودل درعین حال که جامعه‌ی برزیل را مشاهده می‌کرد، در این زمان حدوداً سی سالگی را صرف تحقیق برای تز عظیم‌اش درباره‌ی مدیترانه کرده بود. قبلاً در ۱۹۳۲ به پالمو رفته و آنجا دریافته بود که «آرشیو دولتی و آرشیو محلی در همان راه بسته‌اند و من فقط توانستم چند روزی را در اولی صرف کنم و ظاهر افانر ثبت عظیم دومی را تماشا کنم». در «بیبلیوتکا کوموناله» این مشاهده‌اش برانگیخته شد اما چون همه‌ی پژوهشگران موانع دیگر در انتظارش بود، از جمله ممنوع بودن عکسبرداری از اسناد آرشیو ارزشمند راگوسا که در ۱۹۳۵ در آنجا کار می‌کرد. می‌نویسد، این «پژوهش را صد بار دشوارتر کرد».

مشکلات بسیار بیشتری در پیش بود. در ۱۹۲۰ برودل به پاریس برگشت و عضو دانشسرای عالی شد. اکنون که دوباره در کارته لاتن کار می‌کرد باز چنان موقعیتی داشت که بتواند از آرشیو ملی و کتابخانه ملی فرانسه و مجموعه‌های اسناد در وزارت امور خارجه استفاده کند. تحقیق بیشتر مشکل ایجاد کرد. «نمی‌توانستم کاری بیش از نمی‌توانستم بکنم که با جزئیات حاصله از آرشیوهای آلمانی، اترشی و لهستانی اطلاعات کسب کنم». اما چنانچه اشاره می‌کند «اوضا» مانع از ادامه‌ی کار شد. در سال ۱۹۳۹ جنگ درگرفت و در ۱۹۴۰ فرانسه سقوط کرد. فرنان برودل با درجه‌ی ستوانی در ناحیه‌ی راین خدمت می‌کرد و زندانی جنگی شد.

با این همه، فرانسوی‌ای پیدا می‌شود که درباره‌ی کشورش از خود سؤال

نکرده باشد، چه در حال حاضر و چه در آن لحظات مصیبت‌باری که بارها تن به تقدیری داده‌ایم که مسیر محتوم خود را طی می‌کرد؟ این فجایع چون پارگی‌های بزرگی بر کرباس تاریخند، یا مثل سوراخ‌های گشادی توی ابرها و تن از هوایمان نگاه می‌کنی، شعاع‌های جهنده‌ی نوری در پایین که از آن زمین زیر پایمان را می‌بینیم. فلاکت‌های عظیم، گسست‌های وسیع، دالان‌هایی از زیر لال‌انگیز - این‌ها در تاریخ ما کم نیستند. اگر که از قرن نوزدهم عقب بر نرویم تاریخ‌های خطیر ۱۸۱۵، ۱۸۷۱، ۱۹۱۴ را داشته‌ایم. و بعد می‌رسی به ۱۹۴۰ که ناقوس بار دیگر در سدان برای ما به صدا درآمد وقتی که فاجعه‌ی لونگ‌بات در هرج و مرج و صفت‌ناپذیر شکست رخ داد. حقیقت این است که سرانجام حتی این زخم‌های بزرگ التیام می‌یابند، محو می‌شوند، از اید می‌روند. حقیق‌قارن آئین هر زندگی جمعی: ملت فرد یا «شخص» نیست.

من بعضی از این مصائب را زیسته‌ام. مثال بسیاری کسان دیگر، در تابستان ۱۹۴۰ - که از روی بازی تقدیر، به آنجا که کوهی گرم و رخشان از آفتاب و گل و شور و شادی زندگی بود - بارها این سؤال‌ها را از خود کردم. ما شکست‌خورده‌گان، پای‌کشان در جاده‌ی پدیده‌ی سوی اسارت ناگهان تحمیل شده، نماینده‌ی فرانسه‌ی از دست رفته بودیم. مرد و زن بر تل خاک بر ما گرد و غبار فرو می‌پاشید. فرانسه‌ی واقعی، فرانسه‌ی محفوظ، فرانسه‌ی پای در ژرفا، پشت سر ما بود. او زنده می‌ماند. زنده می‌ماند.

فران برودل چنین کرد - و روحیه‌ی جنگنده‌اش چنین کرد. پنج سال دیگر را در لوبک آلمان، تا پایان جنگ در زندان بود. اما شگفتا که در اسارت، بخش اعظمِ تِزِ مدیترانه‌ای‌اش را نوشت - از لحاظی، به قول خودش به عنوان «واکنش وجودی مستقیمی به روزهای طاقت‌فرسایی که

می‌گذراندم.»

همه‌ی آن حوادثی را که از رادیوها و روزنامه‌های دشمنان ما بر سر ما آوار می‌شد، یا حتی اخبار لندن را که گیرنده‌های زیرزمینی مان به ما می‌رساند - همه را باید پشت سر می‌گذاشتم، رد می‌کردم، انکار می‌کردم، مرگ بر - اداش، بخصوص نگران‌کننده‌هایش! باید ایمان می‌داشتم که تاریخ، در نوشتن، در سطح بسیار عمیق‌تری نوشته می‌شد.

وقتی جنگ تمام شد و فرنان برودل به فرانسه بازگشت، همه‌ی تیزش را شکل داد. در ۱۹۴۷ در برابر استادان با موفقیت از آن دفاع کرد که دو سال بعد با عنوان *مدیرانه‌ی جهان* و *مدیرانه‌ی ای در عصر فلیپ دوم* انتشار یافت و او را به شهرت رساند. تا آن زمان مرگش در ۱۹۸۵ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شده بود اما در مبارزات خان و عامه‌ی خوانندگان در خارج از مرزهای فرانسه نیز شهرت داشت. از دستگاه‌هایی در سراسر جهان درجه‌ی افتخاری دریافت کرد.

تا سال‌های هشتاد عمرش همچنان می‌نوشت و انتشار می‌داد. در ۱۹۶۳ *گرامر تمدن‌ها*، نسخه‌ی اولیه‌ی کتاب حاضر، بخش *جهان عینی: تاریخ و تمدن‌ها*، که دو بخش دیگرش نوشته‌ی سوزان بیه و روبرت فلیپ بود، درآمد. در ۱۹۶۶ نسخه‌ی کاملاً بازبینی شده و بسط یافته‌ی *جهان عینی* (ترجمه‌ی انگلیسی توسط شان رینولدز، ۱۹۷۲، ۱۹۷۳) درآمد. در ۱۹۶۷ *روان تمدن مادی و سرمایه‌داری*، (ترجمه‌ی انگلیسی، سرمایه‌داری و حیات مادی، ۱۸۰۰-۱۴۰۰ توسط میریام کوچان، ۱۹۷۳) را انتشار داد. در پی آن، در ۱۹۶۹ مجموعه مقالات *درباره‌ی تاریخ* (ترجمه‌ی انگلیسی توسط سارا متیوز، ۱۹۸۰) را منتشر کرد. سپس، در ۱۹۷۹ اثر سه جلدی *تمدن مادی، اقتصادی و سرمایه‌داری*، قرن ۱۵ - قرن ۱۸ (ترجمه‌ی انگلیسی توسط شان

رینولدز تحت عنوان ساختارهای زندگی روزمره، ۱۹۸۱، چرخ‌های تجارت، ۱۹۸۲، و منظره‌ی جهان، ۱۹۸۴) منتشر شد. واپسین اثر بزرگ فرنان برودل هویت فرانسه بود.

اندک دیر به خاک وطنم پا نهاده ام هرچند با مسرتی که انکار نمی‌کنم: ربا سوزخ فقط با تاریخ کشور خود می‌تواند واقعاً پایگاه مساوی داشته باشد؛ تقریباً، بطور غریزی پیچ و تاب‌ها، اصالت‌ها، پیچیدگی‌ها و ضعف‌های آن را درک می‌کند. وقتی در جای دیگر چادر می‌زند، هر قدر هم دانش زیادی داشته باشد هرگز نمی‌تواند از همان مزیت‌ها برخوردار باشد. بنابراین نان سفیدم را تا آخر نگاه داشته‌ام؛ کمی برای دوران پیری‌ام است.

بسیار هم زیاد بود. فرنان برودل کمال‌گرا وقتی درگذشت هنوز داشت روی کتاب کار می‌کرد. پیراس مادام پائول برودل آن را به چاپ سپرد و در ۱۹۸۶ انتشار یافت (ترجمه‌ی انگلیسی توسط شان رینولدز، ۲ جلد، ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰). سرانجام، سال ۱۹۸۷ چاپ دوم فرانسوی گرامر تمدن‌ها را به خود دید، که آخرین کتاب از فرنان برودل بود. ده سال انگلیسی ترجمه می‌شد.

۲

بنابراین، فرنان برودل به عنوان مورخ، حتی در کشور خودش، بی‌قدر نبود. به عنوان پیام‌آور، پیشگام نوع جدیدی از تاریخ، پاسخ چنان سبکی نیافت. در آخرین سخن‌رانی‌اش، در شاتو والون، در ۲۰ اکتبر ۱۹۸۵، گفت: «مردمی که دوستشان دارم به من می‌گویند «مثل همیشه غیر منطقی» نباشم. فکر می‌کنید به توصیه‌شان گوش کرده‌ام؟ شنوندگان طعنه‌اش ارج نهادند، زیرا آنچه او را در نظر برخی مورخان سستی غیرمنطقی می‌نمایاند گستردگی رویکردش به گذشته بود.

بی‌دنگ و فنگ و با هزار حرف دلپذیر در گوش ... در ۱۹۴۷ از سوربن

اخراج شدم. آن سال وقتی از یزم دفاع می‌کردم، یکی از دوران مؤدبانه به من گفت: شما جغرافی‌دان‌اید. «اجازه بدهید من مورخ باشم». در واقع من در ۱۹۴۹ برای کالتر دوفرانس نامزد شدم اما کالتر فرع بر دانشگاه است و همیشه بوده است. همان سال به تصدی کرسی بخش تاریخ برنامه‌ی ملی مجو آموزشی (رئیس داوران گروه تاریخ) تعیین شدم اما فقط با خواست شصت و شش کوستاو مونو، مدیر کل تحصیلات متوسطه، که در تلاش برای اصلاح این نظام محترم رقابت می‌خواست خانه را زیر و رو کند. من در وظایف من محو نمی‌کردم اما در ۱۹۵۴ برکنار شدم و سوربن سررشته‌ی امور را دوباره به دست گرفت. اگر در آن سال‌ها لوسین فور و من جزو کمسیون‌های پژوهش علم بودیم، که کل گروه مورخان فرانسه انتخاب مان کرده بودند، در اقلیت بودیم: د. صدر لیست آدم‌های درست‌اندیش جای داشتند، و در واقع یک سال انتخاب‌کنندگان رأی منفی به من دادند.

برودل می‌توانست هم‌صدا با فادر سین بگوید: «-----» سابقه‌ی مشاجره با سوربن دست‌کم به سال ۱۹۲۹ می‌رسد که لوسین فور و مارک بلوخ در استراسبورگ سالنامه‌ی تاریخ اقتصادی و اجتماعی را تأسیس کرده بودند. اگرچه در اولین هیئت تحریریه‌ی آن، دو استاد سوربن هم عضویت داشتند هیچ کدام مورخ متعارف نبودند: یکی، آلبر دومانژ، استاد جغرافیایی انسانی و دیگری، هانری هوسر، استاد تاریخ اقتصادی بود. از آن پس یکی در وزارت خارجه‌ی فرانسه بایگ‌بان بود، یکی استاد جامعه‌شناسی در استراسبورگ، یکی استاد تاریخ رم در همانجا، یکی استاد اقتصاد سیاسی در دانشکده‌ی حقوق پاریس، یکی استاد مدرسه‌ی علوم سیاسی پاریس، یکی معاون بانک فرانسه، و بالاخره هانری پیرن بلژیکی متخصص در تاریخ اقتصادی بود.